

مسائل آموزش علوم اجتماعی در مدارس ایران در گفت‌وگو با دکتر مقصود فراستخواه مدرسه همساز با زندگی نیست

دانیال اعلمی

اشاره

ارزشیابی در آموزش عالی» به وی تعلق گرفت. همچنین در دهمین جشنواره بین‌المللی فارابی، فراستخواه برگزیده جایزه «مطالعات میان‌رشته‌ای» شناخته شد.

فراستخواه یک معلم کامل و به تمام معناست. دغدغه آموزش و فرهنگ هیچ‌گاه او را رها نکرده است. از چنین منظری مدرسه و معلم برای او از ارزش و اعتبار فوق‌العاده‌ای برخوردار است، اما نه مدرسه عقب‌مانده از جامعه و جداافتاده از زندگی با برنامه‌های حافظه‌محور و تخدیرکننده، و نه معلمی که کارمند و منفعل است، بلکه مدرسه‌ای پویا و همساز با زندگی و جامعه و معلم خلاق که با ابتکارات خود درس را در میدان زندگی و با مشارکت دانش‌آموزان می‌سازد.

صبح یک روز دل‌نشین به محل کار دکتر فراستخواه رفتیم و در زمینه دغدغه‌ها و امیدهای او در مورد آموزش علوم اجتماعی در مدارس ایران به گفت‌وگو نشستیم.

مقصود فراستخواه، استناد جامعه‌شناسی دانشگاه‌های تهران، علامه طباطبایی، و شهید بهشتی و «مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی» است. از ایشان تاکنون بیش از ۲۳ اثر تألیفی و ده‌ها مقاله منتشر شده است. هم‌زمان با «روز جهانی علم در خدمت صلح و توسعه»، هیئت داوران، جایزه ترویج علم سال ۱۳۹۶ را به دکتر مقصود فراستخواه به دلیل فعالیت و تلاش بی‌وقفه، مسئولانه، هدفمند، همه‌جانبه، انسانی و اخلاقی در حوزه‌های دانشگاهی و عمومی برای بسط دانش جامعه‌شناسی، و همچنین تعهد به تداوم کار فرهنگی، ترویجی و علمی تقدیم کرد. علاوه بر این جایزه، نشان دهخدا در چهارمین دوره آن (۱۳۹۷) و به‌خاطر کتاب برگزیده «نظارت و



● قبل از هر صحبتی، بفرمایید: چه شد که به علوم اجتماعی علاقه‌مند شدید؟

○ صادقانه بگویم، من با تمام شکست‌ها و موفقیت‌ها، خوش‌بختانه هیچ تصور خودشناسی و هم‌آلودی از خودم ندارم. اگر احیاناً توفیقاتی فراهم آمده، علتش این بود که ظرف خالی نبودم و کشش و کوششی و جهد و اجتهادی به قدر بضاعت اندک داشتم، وقتی رفتم مدرسه سرشار از سنت‌های خانوادگی بودم. قبل از اینکه چیزی به نام مدرسه و یا دبیرستان را بدانم، چشمانم را که باز کردم، پدر و مادرم را دیدم، خانواده و فامیل را دیدم. بحث‌ها و صحبت‌های خانوادگی، دور هم‌نشینی‌ها، در همه این‌ها حساسیت به مسائل اجتماعی بود و در روحیه اجتماعی‌ام نقش بست. من خاطرم هست کوچک که بودم، مثلاً دوروبرم روزنامه بود، گفت‌وگوهای اجتماعی بود، درباره اتفاقاتی که در دهه چهل می‌افتاد، اینکه فلانی ترور شده، محاکمه دکتر مصدق و مانند آن بحث می‌شد. این‌ها هم به معنای سنت‌های سیاسی اجتماعی و هم به معنای سنت‌های اجتماعی محلی بود.

در آن زمان من در «دبیرستان صفا» درس می‌خواندم. دبیرستان صفا دولتی نبود و یک دبیرستان ملی بود. آن موقع دبیرستان‌های ملی دست جامعه بودند و به دست دولت اداره نمی‌شدند. یعنی تعدادی آدم خیر آن‌ها را اداره می‌کردند.

مدارس غیرانتفاعی به شکل امروزی در کار نبود به جای مدارس ملی که بانیان با اهداف اجتماعی تأسیس می‌کردند. الان در کشورهای آمریکایی و اروپایی، این نوع مدارس بهترین مدارس هستند؛ مدرسی که در آن‌ها، دغدغه‌مندان اجتماعی، ملی و مدنی می‌آیند و مدرسه راه می‌اندازند.

من در دبیرستان رشته ریاضی خواندم. اتفاقاً رشته طبیعی را دوست داشتم. از آنجا که رشته طبیعی را دوست داشتم، پدرم دست مرا گرفت برد پیش آقای میرفخرایی و گفت آقای مدیر، پسرم مقصود رشته طبیعی را دوست دارد و با عرض معذرت می‌خواهم او را از این مدرسه

در بیاورم و ببرم «دبیرستان فردوسی»؛ چرا که دبیرستان ما فقط رشته ریاضی داشت. مدیر گفت: کجا ببرید؟ این مقصود استخوان‌هایش مال توست و گوشتش مال ماست. ما نمی‌گذاریم او را ببرید.

پدرم هم گفت هر چه شما بفرمایید. یعنی اختیار من دست پدرم و دست مدیر بود، و از سوی دیگر، اختیار پدرم هم دست مدیر بود. چرا که خانواده‌ها به مدرسه وابسته بودند. والدین مدرسه را با پول خودشان نمی‌چرخاندند. مدرسه روی خانواده هم نفوذ داشت. مدرسه اقتدار داشت، اما ادامه دولت و بخشی از بروکراسی نبود. مدرسه اقتدار فرهنگی و پداگوژیک و حرفه‌ای داشت. بهترین معلمان شهر و بهترین استادان به مدرسه می‌آمدند و در نتیجه مدرسه اقتدار داشت. به هر حال من در دبیرستان ریاضی خواندم.

سنت‌های خانوادگی و سنت‌های اجتماعی زمینه‌ای شدند برای آموزش‌های رسمی اجتماعی، و علاقه به این رشته را در من شعله‌ور کردند. به ویژه اینکه اعضای خانواده ما نوعی سنت سیاسی متفاوت با حکومت داشتند. هم احساسی ملی و هم ایمان مستقل مذهبی داشتند و در نتیجه نوعی استقلال نسبت به بروکراسی حاکم داشتند. به همین دلیل مرا فرستاده بودند به یک مدرسه ملی که در آن معلم‌ها یا چپ یا ملی، یا روشن‌فکر دینی و یا حجتیه‌ای بودند. این معلم‌ها و نحوه تدریسشان با آن کاریزما، به ویژه در دانش‌های عمومی رشته ریاضی، در علاقه‌مند شدن من به علوم اجتماعی بسیار تأثیر گذار بودند.

پس من اگر بخوام در یک جمله خلاصه کنم، آموزش امری زمینه‌مند است. آموزش در کلاس اتفاق نمی‌افتد. کلاس در جامعه است و در نتیجه اجتماع است که می‌گوید کلاس چگونه باشد. کلاس خوب علوم اجتماعی پیوند با امر اجتماعی و احساس اجتماعی می‌تواند کلاسی نافذ و اثربخش باشد.

● به نظر شما آموزش علوم اجتماعی در مدارس چقدر ضرورت و اهمیت دارد؟

○ آموزش علوم اجتماعی از جهات متفاوت

در مدارس ضرورت دارد: یکی از جهت معرفتی و اقلیم‌های نظری، و دیگری از جهت اخلاقی و عملی. به‌طور کلی، آموزش علوم اجتماعی، هم از حیث آگاهی‌های حیات اجتماعی و جمعی و سازمانی برای نسل آتی و هم مهارت‌های اجتماعی و هم از نظر معرفت اجتماعی و حکمت اجتماعی ضرورت دارد. علوم اجتماعی به بچه‌ها هنجارهای اجتماعی را یاد می‌دهد و می‌گوید که اصلاً هنجار چیست. نقش را می‌تواند یاد بدهد. این خیلی ضروری است که دانش‌آموزان نقش‌های اجتماعی را بیاموزند و با مفهوم مشارکت اجتماعی آشنا شوند؛ اینکه چطور جوامع دنیا با مشارکت‌های اجتماعی توانسته‌اند توسعه پیدا کنند. این‌ها دلایلی هستند که آموزش علوم اجتماعی را در مدارس ضرورت می‌بخشد.

● سؤالی که بسیاری از دبیران علوم اجتماعی با آن مواجه هستند، این است که اصلاً مدارس تا چه اندازه می‌توانند در آموزش علوم اجتماعی مؤثر باشند؟

○ اپل کتابی دارد به نام «آیا آموزش می‌تواند جامعه را تغییر دهد؟». اپل جزو افرادی است که به آموزش نگاه انتقادی دارد و معتقد است که همه چیز به آموزش منتهی می‌شود و همه چیز از آموزش آغاز می‌شود. از طرف دیگر هم می‌داند که آموزش عصای معجزه‌آسا نیست. خود آموزش هم در بند ساختارهایی است که اتفاقاً انتظار داریم در تغییر آن ساختارها به ما کمک کند. این قدری پارادوکسیکال است ولی حقیقتی در آن نهفته است. مدرسه مهم است اما مطلق نیست. شما شنیده‌اید که می‌گویند: نهنگان در آقیانوس‌ها پرورش پیدا می‌کنند. مدرسه هم در اجتماع پویا می‌تواند مدرسه‌ای پویا و اثرگذار باشد. در نتیجه ممکن است ما گرفتار مسائل نفرین‌شده در هزارتویی از سیکل‌های معیوب اجتماعی باشیم. در آن صورت این سیکل‌های معیوب بر مدرسه و معلم و مدیر و متون درسی و کلاس و آموزش نیز سایه می‌اندازد و مدرسه از



معلمان علوم اجتماعی باید بتوانند مبانی را به نحوی توضیح دهند که معلوم شود، جامعه و نهادهای اجتماعی چیستند. تغییرات اجتماعی و سازمان‌های اجتماعی کدام‌اند؟ انسان در جامعه چه ویژگی‌هایی دارد؟ آیا انسان در جامعه است؟ جامعه‌شناسی می‌گوید: انسان فقط در اجتماع نیست بلکه اصولاً موجودی اجتماعی است. حیث وجودی انسان، اجتماعی بودن است



ساختن نسلی مسئول و توانا در می‌ماند. البته من دوست ندارم وارد این‌ وجه از مسئله بشوم. دوست دارم نگاهی عملی به مسئله داشته باشم؛ اینکه چه کمکی می‌توان کرد؛ یعنی بهبودگرایی با امید اجتماعی؛ نوعی امید که از خودمان بتراییم. برای همین است که دوست دارم به مسئله امید بپردازم. البته امید، نه خوش‌خیالی یا اینکه خودمان را گول بزنیم. یعنی واقعاً امید به معنای اگزستانسیالیستی کلمه؛ یک امید یوتوپیک. امید توأم با بیم و دغدغه و نگرانی و تنش. جوامع و دنیا هم از این طریق بهبود پیدا کرده‌اند. اینجا من می‌خواهم درک خودم را بگویم.

بحث ما در اینجا آموزش رسمی علوم اجتماعی است. هر چند آموزش غیررسمی مهمتر است از آن آموزشی که از طریق جامعه، رسانه‌ها، خانواده، انجام می‌گیرد و اتفاقاً از نظر من اهمیت زیادی هم دارد، ولی اینجا در مدنظرمان نیست. یعنی آنچه که سر کلاس، معلم برای یک برنامه علوم اجتماعی اجرا می‌کند. من خیلی از برنامه درسی مصوب و ابلاغ‌شده و برنامه درسی رسمی که در برنامه‌های مکتوب مدارس وجود دارد، انتظار چندانی ندارم. اما برنامه‌ای که سر صحنه اجرا می‌شود، اهمیت دارد؛ یعنی اجرایی که دبیران علوم اجتماعی سر کلاس می‌توانند داشته باشند. این اجرا مهم است و اتفاقاً به همین «اجرائیت» می‌توان امید داشت.

در نظام آموزشی ما، معلمی بیشتر به یک شغل تقلیل داده می‌شود در حالی که معلمی نه یک شغل که دست کم یک حرفه است. معلمی یک شوق است شوق کمک به ساخته شدن نسلی. شوق به محافظت از آینده ایران و آینده جهان. مدرسه اختیارات جدی ندارد. مدرسه در دل محله، در دل زندگی و ادامه خانواده یا جامعه نیست. معلمان براساس نوعی الگو یا صلاحیت حرفه‌ای انتخاب نمی‌شوند. مثل کشورهای اسکندیناوی نیست که مدرسه در آغوش محله است؛ یعنی مدرسه ادامه اجتماع است. اگر قرار باشد در شرایط کنونی ما تغییراتی ایجاد

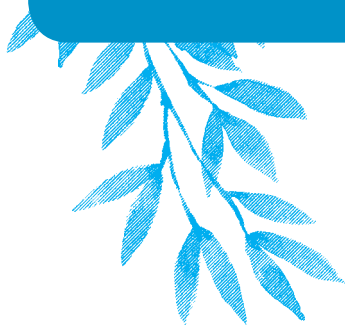
شود، با توجه به تغییر شرایطی که در دنیا رخ داده است، باید به نسل جدید معلمان امید داشت. فناوری اطلاعات و ارتباطات جهانی شده است و تغییراتی در چگالی جمعیت رخ داده‌اند. اما سیستم‌ها کودن و کرخت هستند و نمی‌توانند با این تغییرات جهان همگام باشند.

من در مقالات و مباحث مفصلی که طی ۲۰ سال اخیر نوشته و مطرح کرده‌ام، گفته‌ام که این آموزش‌وپرورش از زمان جامعه عقب‌تر است و با جامعه همزمان و همگام‌سازی نشده است. این سیستم نمی‌تواند با تغییرات اجتماعی فراوانی که در کف جامعه و در زیست - جهان جامعه به معنای **هابرماسی** کلمه اتفاق می‌افتد، و با زندگی روزمره مردم و با زندگی بچه‌ها تعامل کند. بچه‌ها زندگی‌ای جدا از مدرسه دارند و کلاس با زندگی روزمره بچه‌ها همگام نیست. معلم هم یا نمی‌تواند با زیست روزمره دانش‌آموزان آشنا و در تماس باشد یا بلد نیست یا قرار نیست اصلاً بلد باشد و داستان‌های دیگر. ولی آنچه که من اینجا بر آن تأکید دارم، «بتکارات درونی معلمان» است.

من از چند کلیدواژه استفاده می‌کنم. یکی از آن‌ها «اجرائیت» است. یعنی ما چشم می‌دوزیم به «اجرائیت». دقت کنید این یک کلمه فنی است. «اجرائیت» و اجرا یعنی عملکردی ضمنی که از خود معلم سر کلاس می‌تواند سر بزند. حالا من معلم دانشگاه هستم. اگر از من بپرسید: دانشگاه چگونه است؟ می‌گویم دانشگاه هرچه هست، فعلاً این را می‌گذاریم کنار، مهم آن عملکردی است که آنجا استادان و دانشجویان ممکن است در کلاس‌هایشان کارهایی بکنند و ابتکاراتی به خرج بدهند. این را می‌گویم: «اجرائیت» و به زبان دیگر می‌شود: «ابتکارات درونی».

پس تا اینجا جمع‌بندی کنم: از بخشنامه‌های بیرونی، از بالا یا ساختار رسمی، از قوانین و از سیستم بوروکراتیک آموزش‌وپرورش هیچ انتظاری نمی‌رود که بهبودی اتفاق بیفتد. مگر اینکه مدیران و معلمان با دانش‌آموزان و خانواده‌ها همراهی

آموزش و پرورش از زمان جامعه عقب‌تر است و با جامعه هم‌زمان و همگام‌سازی نشده است. این سیستم نمی‌تواند با تغییرات اجتماعی فراوانی که در کف جامعه و در زیست - جهان جامعه اتفاق می‌افتد، و با زندگی روزمره مردم و با زندگی بچه‌ها تعامل کند. بچه‌ها زندگی‌ای جدا از مدرسه دارند و کلاس با زندگی روزمره بچه‌ها همگام نیست



است؛ احترام به غیر، احترام به کسی که فکر و عقیده یا سبک زندگی متفاوتی دارد. **فعالیت‌های داوطلبانه؛** توضیح دهیم که در دنیا چه فعالیت‌های داوطلبانه‌ای وجود دارند. مثلاً در کانادا چگونه فعالیت‌های داوطلبانه بخش بزرگی از مسائل کشور را تنظیم می‌کنند و دولت بخش کوچکی از قضایاست.

مسئولیت‌پذیری و عزت‌نفس؛ که قدری هم مهارت است. منظورم از مهارت، مهارت ارتباطی و اجتماعی در آموزش اجتماعی است. مهارت تنها چکش زدن نیست. البته این‌ها هم لازم‌اند و اینکه چگونه چکش بر میخ بزنیم و اینکه میخ را درست بزنیم. اما مهارت ارتباطی بخش مهمی از مهارت‌های زندگی است. مثلاً حل تعارض و اینکه چگونه بتوانیم اختلاف فی‌مابین را حل کنیم، باید در آموزش‌های علوم اجتماعی توضیح داده بشود.

حل مسئله؛ اینکه تعارضات را به صورت صلح‌آمیز حل کنیم.

کنیم. این کافی نیست که من پول دارم، یا اینکه در جیبم کارتی دارم که داخلش دو میلیون تومان پول است. این سرمایه اقتصادی است. ما باید بتوانیم به هم اعتماد کنیم و با یکدیگر همدلی و پیوند داشته باشیم. این‌ها سرمایه اجتماعی هستند.

توجه به حقوق دیگران و حقوق خود؛ در آموزش‌های علوم اجتماعی ما بهتر می‌توانیم به این مسائل بپردازیم. احترام به خود و به دیگری، فهم خود و فهم دیگری. **احترام متقابل و قانون‌گرایی؛** این‌ها چیزهایی نیستند که بتوان با نصیحت انتقال داد، اصلاً آموزش انتقال پیام‌های کلامی نیست آموزش از جنس تسری زلال و ضمنی و عملی یک آگاهی و بیداری و رهایی و شکوفایی. آموزش علوم اجتماعی نصایح و اندرزهای اجتماعی نیست. یکی از بدبختی‌های ما این است که جامعه‌ای هستیم لفاظ و وراج. بیشترین نصیحت‌های دنیا شاید در جامعه ما مطرح باشند اما در حکمت اجتماعی نحیفیم. به جای نصیحت باید در عمل و نحوه ارتباط و در زیست جمعی و مشارکتی و اجتماعی کلاس صادقانه کمک بکنیم که بچه‌ها سرشار از حکمت اجتماعی بشوند این‌ها را به‌طور عملی و نظری (تئوریک) بفهمند. واقعاً غیر از این راهی وجود ندارد.

رقابت‌های همکارانه؛ یکی از مواردی که موجب تخریب مدارس ما می‌شود، افراط در دامن زدن سیستماتیک به رقابت فردیست. بچه‌ها را درگیر یک رقابت فردی کردیم و باعث شدیم که هر کس می‌گوید: تنزاع بقاء، بکش تا زنده بمانی، بجنگ تا بمانی، خودت را سرپا نگه بدار. نهایت این امر تخریب جامعه است. به جای آن یک جامعه داشته باشیم که سرشار از رقابت همکارانه است. ما با یکدیگر در عین حال که رقابت می‌کنیم، همکاری هم داشته باشیم و رقابت فردی نیست، بلکه گروهی است. مثلاً نمره دادن به یک تیم به یک جمعی.

گشودگی اجتماعی؛ با دیگران گشوده‌بودن یعنی اینکه اگر کسی مخالف ماست اجازه بدهیم ما را نقد بکند و احترام اجتماعی را تمرین بکنیم هر کس محترم

و هم‌افزایی بکنند و ابتکارات درونی داشته باشند. حالا این ابتکارات درونی می‌تواند از تربیت خانوادگی، معرفت و آگاهی، انگیزه و... نشئت گرفته باشد. توصیه می‌کنم که حتماً کتاب «شجاعت تدریس» از پالمرز را بخوانید. ایشان در این کتاب حیات معلم را بررسی کرده و سپس به این نتیجه رسیده است که معلمی جرئت و شجاعت می‌خواهد. اگر این اتفاق بیفتد، از نظر من آموزش علوم اجتماعی در کلاس سوم تا پایان دوره دبیرستان می‌تواند بر مهارت‌افزایی اجتماعی مؤثر باشد.

● به نظر شما در آموزش علوم اجتماعی، باید بر چه مفاهیم و مهارت‌هایی تأکید بیشتری شود؟

○ من در اینجا تعصب رشته‌ای ندارم و به‌عنوان یک محقق می‌گویم: «آموزش به دانش‌آموزان باید بیشتر معطوف به مسائلی مثل خودآگاهی اجتماعی باشد. یعنی فرزندان ما این را لمس کنند که بخشی از جامعه هستند و در عین حال که خودشان هستند، در جامعه هم هستند. هویت فردی هم به‌طور اجتناب‌ناپذیر اجتماعی هم هست. یعنی هم شخصی و هم اجتماعی هست. دانش‌آموز اتفاقاً از طریق اجتماع است که فردیت و شخصیت خود را می‌تواند بهتر کشف کند. مثال‌هایی را عرض می‌کنم: **ارتباطات مؤثر؛** بخشی از ارتباطات مؤثر ممکن است در حیطه روان‌شناسی باشد، اما بخش مهم آن در آموزش‌های علوم اجتماعی است؛ آموزش‌هایی که فرزندان ما بتوانند ارتباطات مؤثر انسانی و اجتماعی داشته باشند و این ارتباطات باید خلاق و هوشمندانه باشد.

خوش‌بختی ذهنی؛ من می‌گویم خوش‌بختی فعلی. فرد در صورتی خوش‌بخت است که خودش فاعل خوش‌بختی باشد. تصمیم بگیرد که خوشبخت باشد.

خودشناسی؛ اینکه انسان موجودی است بدنی، زیستی، ذهنی، روانی و اجتماعی.

سرمایه‌های اجتماعی؛ این آگاهی در دانش‌آموزان به‌وجود بیاید که ما بدون سرمایه‌های اجتماعی نمی‌توانیم زندگی



توصیه می‌کنم که حتماً کتاب «شجاعت تدریس» از پالمور را بخوانید. ایشان در این کتاب حیات معلمان را بررسی کرده و سپس به این نتیجه رسیده است که معلمی جرئت و شجاعت می‌خواهد. اگر این اتفاق بیفتد، از نظر من آموزش علوم اجتماعی در کلاس سوم تا پایان دوره دبیرستان می‌تواند بر مهارت‌افزایی اجتماعی مؤثر باشد



می‌کنیم و نه سرشار. معلم الف و معلم ب را در نظر بگیرید. معلمی کارمند آموزش و پرورش است. معلمی را به‌عنوان یک شغل انتخاب کرده و حقوق‌بگیر یک نظام بوروکراتیک است. او ناچار است که ساعت‌های موظف تدریسش را درس بدهد و برایش تفاوت نمی‌کند که چه میزان تدریس و تخصصش با هم منطبق هستند. حتی اگر چیزهای خوبی هم بگوید، تنها الفاظی هستند که گفته می‌شوند. بچه‌ها در روابط میان خودشان او را مسخره می‌کنند و چیزهایی در ورقه‌ها می‌نویسند تا نمره‌شان را بگیرند و به همین صورت می‌گذرانند. اگر این‌گونه باشد که هیچ اتفاقی نمی‌افتد.

ولی اگر معلم ب کنشگر آموزش و پرورش باشد، یعنی حس کنشگری معلمی، و روح و حس معلمی و شوق آموختن و پرورش دادن داشته باشد، در کلاس می‌تواند کارهای مهمی انجام دهد. نسلی خلاق و توانمند و آگاه هم به حقوق و هم به مسئولیت‌های اجتماعی پرورش بدهد. البته الان هم ما

● به نظر می‌آید علاوه بر اشکال در نظام‌ها و ساختارها، در جامعه ما نوعی وفاق جمعی هم در ارتباط با اهمیت آموزش و پرورش وجود ندارد. علت این موضوع را چه می‌دانید؟

○ در جامعه نوعی یأس ایجاد شده است. اعتماد مردم فرسایش پیدا کرده است. به‌علاوه، جامعه دچار ارزش‌های بقا شده و همه می‌خواهند خودشان را سرپا نگه دارند و در نتیجه پدر مادرها به بچه‌ها هم القا می‌کنند که خودشان را سرپا نگه دارند. به این معنی که به مدرسه بروند و مدرک را بگیرند، بلکه در این وضعیت بتوانند خود را به جایی برسانند.

من اتفاقاً عضو شورای یک مدرسه هستم که به‌صورت داوطلبانه در آن شرکت می‌کنم. پایه‌گذار مدرسه هم یکی از دوستانم است که زندگی‌اش را گذاشته تا تنها مدرسه بسازد. در آنجا تلاش می‌کنند که بچه‌ها را با شیوه رفتارگرایی تربیت نکنند و بتوانند بچه‌ها را با تفکر خلاق و انتقادی رشد دهند و پرورش برایشان مهم‌تر است. اما متأسفانه خانواده‌ها گله می‌کنند. الان مدیریت، و ما برنامه‌ریزان مدرسه مشکل‌مان این است که چطور خانواده‌ها را متقاعد کنیم اجازه بدهند، ما بچه‌هایشان را خلاق تربیت کنیم. اما آن‌ها می‌گویند: نه، طوری کار کنید که بچه‌ها بتوانند تست بزنند. چرا؟ چون این خانواده‌ها در جامعه امروز ما زندگی می‌کنند و دوباره می‌رسیم به آن سیکل‌های معیوب. جامعه در چنین شرایطی قرار دارد.

چرا این‌گونه شده است؟ چون جامعه دچار ارزش بقا شده است. به تعبیر اینگلههارت: ارزش‌های بقا به جای ارزش‌های خودشکوفایی قرار گرفته است. یعنی محکوم به زندگی معیشتی و ارزش «خود را سرپا نگه داشتن» شده‌ایم. در دنیا اساساً آموزش خوب این نیست که فقط اطلاعات به ذهن بچه‌ها انتقال یابد و در آن انبار بشود، بلکه این است که ذهن علمی بچه‌ها شکوفا بشود؛ ذهن بچه‌ها را انبار

تعارض بین‌نسلی؛ به بچه‌ها بگوییم، پدر و مادر شما نسل دیگری هستند، معلمان نسل دیگری هستند، و شما هم نسل دیگری هستید. اما در هر نسلی تجربه‌ای و اندوخته‌ای و با هر نسلی افقی است که اگر اینها تبادل و هم‌افزایی داشته باشند ذخیره بزرگی برای زندگی جامعه می‌شود و منشأ تنوع و پویایی می‌شود. باید گفت‌وگوی بین‌نسلی ایجاد شود. **پرورش حس کفایت؛** اینکه ما در کودکان حس کفایت ایجاد کنیم. یعنی بچه‌های ما توانایی «خوداثربخشی»، «خودکارآمدی»، «خودراهبری» و «آفریدن خود» داشته باشند.

تفکر انتقادی؛ یعنی فاصله گرفتن از امور و سنجش گفتارها و بررسی شواهد و استدلال‌ها و باریک‌بینی در آن‌ها و حریت فکری و استقلال نظر. انتقاد به معنی مخالف خوانی سطحی و کلیشه‌ای نیست بلکه ضمن احترام به هر سخن بتوان آن را منطقاً ارزیابی کرد و به‌وسیله عقل و تجربه سنجید و نتایج و پیامدهایش را دید و از زوایای مختلف نگریست.

نگاه به طبیعت؛ اینکه طبیعت یک سازه اجتماعی است. این خود مسئله بسیار وسیعی است که طبیعت یک سازه اجتماعی است، نه فقط فیزیکال. مثلاً احترام به زمین، حفظ حرمت آب و خاک و هوا، مراقبت از کوه و دشت و درخت و جنگل و...

مهارت‌های رسانه‌ای؛ اینکه فعالیت دانش‌آموزان در فضای شبکه‌های اجتماعی چگونه باشد. این را بارها گفته‌ام که شبکه‌های اجتماعی، آزادی‌بخش و در عین حال وهم‌ناک هستند. یعنی دانش‌آموزان هم از ظرفیت‌های آزادی‌بخش شبکه‌های اجتماعی استفاده کنند و هم دچار وهم تازه‌ای در شبکه‌های اجتماعی نشوند. اینکه به طور سطحی پرسه‌زنی و وبگردی بکنیم و لایک بکنیم و فالور داشته باشیم و به جای ارتباط چهره‌به‌چهره و زندگی رئال طبیعی همه‌اش از پس حجاب تکنولوژی با هم ارتباط برقرار کنیم. دنیای مجازی می‌تواند شبیحی از دنیای واقعی باشد. به هر حال من چنین درکی در حوزه ضرورت آموزش علوم اجتماعی دارم.

از این قبیل افراد داریم. این طور نیست که وجود نداشته باشند. شاید کم باشند، ولی هستند. معلمانی هستند که واقعاً تأثیر گذارند و دانش آموزانی هستند که تنها امیدشان را از این معلم می گیرند. حتی مشکلات خانوادگی شان را از طریق معلم علوم اجتماعی دنبال می کنند و در آینده نیز شهروندانی توانمند، کنشگرانی خلاق، و متخصصانی منتقد و سازنده خواهند بود، و این به دلیل تأثیر نافذی است که از معلم خود دریافت کرده اند.

مدارس ما موزه آموزشی هستند و بچه ها احساس می کنند که وارد موزه آموزشی می شوند. الان سیستم تلفن همراه، گیم ها و ارتباطاتی وجود دارند که دانش و علم هم در آن ها قرار دارند. علوم اجتماعی هم در همان ارتباطات دوستانه از طریق این امکان های فنی جدید می چرخد و مدرسه در بهترین حالت چرخ پنجم و زاید شده است. آنچه الان در کلاس های ما وجود دارد، مفهومی است به نام «ضد کلاس» و «شبه کلاس». شبه کلاس که همان کلاس کاذب است، کلاسی است که رفتارگرایی بر آن حاکم است. یعنی در آن دانش آموز حفظ می کند، اما فهم نمی کند. در کلاس چیزهایی را از سر می کند و در کنکور هم بلد است تست بزند و اگر خوب این ترفندها را یاد بگیرد، ظاهراً بهتر می تواند مسیر شغلی اش را یا احياناً ورودش به دانشگاه و چیزهای دیگر را دنبال کند. این کلاس، یک کلاس ضعیف است و اثر چندانی بر بچه ها ندارد. آموزش علوم اجتماعی هم طوطی وار است و چیزهایی هم که ما می گوئیم الفاظی هستند که مبادله می شوند. تدریس، فعال و مشارکتی و تفهیمی نیست. درس در کلاس ساخته نمی شود، بلکه از پیش ساخته شده است. کلاس به جای ساختن دانش اجتماعی تنها محلی برای انتقال پیام های آماده است. پس یکی کلاس کاذب است که در آن تنها کلمات و اصوات رد و بدل می شوند. یکی هم ضد کلاس است؛ ضد کلاس یعنی کلاسی که دانش آموزان به کلاس می آیند و می بینند معلم و درشش چیزی تازه و جذاب و معنادار ندارد و در نتیجه از درس و مدرسه متنفر

می شوند این، ضد کلاس است. من معتقدم که تدریس باید مشارکتی، فعال و همراه با مباحثه باشد. درس سر کلاس ساخته شود و بچه ها به صورت گروهی کار کنند. دانش آموزان مسائل زندگی را سر کلاس بیاورند.

اصلاً آموزش علوم اجتماعی باید یادگیری مبتنی بر مطالعه موردی باشد. یعنی هر جلسه معلم که وارد کلاس می شود، مسئله های ملموس را به کمک بچه ها به میان بیاورد، نه مفاهیم خشک و خالی. با مسئله مندی، به زندگی اجتماعی، ارتباطات، سازمان ها، ساختارها، نهادها و خانواده ها نگاه کند و از طریق موردهای واقعی در جهت توانمند کردن دانش آموزان گام بردارد. آنچه که در کلاس های علوم اجتماعی نداریم، عبارت است از: بررسی مسئله های واقعی جامعه، و فعالیت های گروهی. کلاس محیط حمایتی برای گفت و گو، خلاقیت و دگروراندیشی نیست.

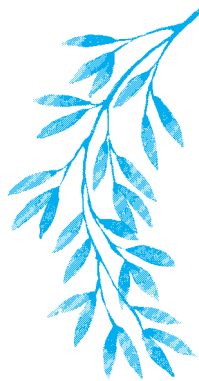
از طرف دیگر، کتاب های درسی و برنامه درسی ایراد دارند. همچنین ساختار انتخاب معلم، اختیارات مدرسه، و رابطه مدرسه با خانواده ها همه ایراد دارند. تنها چیزی که من در نهایت می توانم بگویم، ابتکارات خلاقانه و عملکرد معلم است. این از نقشی که نهادهای رسمی از معلم انتظار دارند، متفاوت است.

● در پایان به نظر شما آموزش علوم اجتماعی در مدارس چگونه می تواند موجب رشد فرهنگ دموکراتیک در دانش آموزان و نسل آینده کشور شود؟

○ آموزش علوم اجتماعی رهایی بخشی که به تغییرات اجتماعی عمق ببخشد و به توسعه پایدار و گسترش فرهنگ دموکراسی کمک کند. دموکراسی بدترین شکل حکومت است که بهتر از آن پیدا نشده است. اما مراد من در اینجا از دموکراسی یک سبک زندگی هم هست و اتفاقاً فرزندان ما باید سبک زندگی آزادمنشانه را از خانواده و از کلاس و مدرسه بیاموزند. دموکراسی تکنیکی اجتماعی برای توافق رضایتبخش، رسیدن به رضایت اجتماعی، و جلوگیری از استبداد و

خطر است. منظور من از پرورش فرهنگ دموکراسی یعنی فرهنگ زیستن با همدیگر در عین اختلاف نظر و تفاوتها در سبک زندگی. یعنی احترام متقابل و رعایت حقوق همدیگر. یعنی یک زندگی صلح آمیز بری از خشونت. از طریق گسترش مهارت های گفت و گو، رواداری، حل مسئله، مشارکت در کلاس، و کارهای گروهی. معلمی که نقد دانش آموزان را گوش بدهد و در کلاس امکان خوداظهاری دانش آموزان را فراهم کند تا افراد بتوانند با دیدگاهها و فرهنگ های متفاوت در کنار هم زندگی رضایتبخش پرثمر وهم افزاینده داشته باشند. در هر حال تنها امیدمان به مدرسه و یادگیری و به کنش معلم و ابتکارات آنها برای ساختن نسلی شایسته است.

آموزش علوم اجتماعی باید یادگیری مبتنی بر مطالعه موردی باشد. یعنی هر جلسه معلم که وارد کلاس می شود، مسئله های ملموس را به کمک بچه ها به میان بیاورد، نه مفاهیم خشک و خالی. با مسئله مندی، به زندگی اجتماعی، ارتباطات، سازمان ها، ساختارها، نهادها و خانواده ها نگاه کند و از طریق موردهای واقعی در جهت توانمند کردن دانش آموزان گام بردارد



با تشکر از شما که وقتتان را در اختیار ما قرار دادید.